سید خلیل الله هاشمیان

۲۰۱٦/ ۰۷/ ۱۱

پیرامون جبهۀ چهارم چترال و مسایل دیگر

همکاران و هموطنان محترم ! من در ماه مبارک رمضان مصروف کار های شخصی بودم تا برای آخرت خود توشه ای داشته باشم. به روز اول عید نظری به مقالات منتشره و کلکین های نظریابی انداختم و توانستم خود را نیمکله به مسایل و مدعیات و مناقشات آشنا بسازم- از آنجمله باکلکین نوی با مقالۀ محترم آقای فواد ارسلا تحت عنوان "تبصرۀ مختصر بر تجدید تاریخ نویسی محترم حسن کاکر..." برخوردم و مجبور شدم مقالۀ محترم شهسوار سنگروال و تبصره های محترمان آقایان قاسم باز، ایاز نوری آزادی، زمری کاسی، مسعود فارانی، میرمن یلدا قمر کرزی، قیس کبیر و غلام حضرت را بخوانم. این نظریات همه به تأئید از زعامت، وطندوستی و فداکاری اعلحضرت غازی امان الله خان بود و جای مسرت است می بینیم که افغانها نام نامی آن پادشاه دلسوز و فداکار را به نیکی و امتنان یاد می کنند. تبصرۀ آقای قاسم باز که "در سالهای ۱۹۸۰-۲۰۰۱ کسی نام اعلحضرت غازی امان الله خان و شهید محمد داؤد خان را به زبان آورده نمیتوانست...بلاتشبیه مترادف با نامهای مارکس و لینن بودند..."درست است، اما نام نامی اعلحضرت غازی بعد از سال ۱۹۲۰تا۲۰۰۱ از همه کتابها و جراید و تواریخ مملکت حذف شده بود، در حالیکه به عقیدۀ محترمه میرمن یلدا قمر کرزی در عصر آن پادشاه ترقیخواه "دروازه های تعلیم و تربیت به روی همه مردم باز گردید و به زنان کشور که نیمی از جامعه را تشکیل می دهند، حق تحصیل در مکاتب دولتی و حتی در ترکیه داده شد، و اقلیتهای مذهبی در تمام ساحات زندگی از لحاظ حقوقی با دیگران برابر گردیدند." این قلم در جملۀ افغان هایی قرار دارد که معتقدند کریدت تحصیل استقلال افغانستان تنها به اعلحضرت غازی امان الله خان تعلق دارد.

مطالب خواندنی درین کلکین نو تأسیس به ابتکار مقالۀ جالب و تاریخی آقای فواد ارسلا خیلی زیاد بود، خوشبختانه مقالات محترم پوهاند صاحب حسن کاکر را در ویبسایت دیگر وعکس العمل آنرا در مقالات محترم داکتر صاحب عبدالرحمن زمانی قبلاً خوانده بودم، تنها مقالۀ مؤرخ ۲۸ جون داکتر زمانی را تحت عنوان **"پوهاند کاکر نابغه یا تحریف نگار تاریخ معاصر افغانستان "** و هم مقالۀ مؤرخ ۳۰ جون محترم استاد سیستانی **"چرا داکتر کاکر استقلال و شاه امان الله و مشروطه خواهان را تخریب میکند؟"** را قبلاً نخوانده بودم که آنها را نیز همان روز مرور کردم و همان شب در ستون نظریابی چند صفحه در آن باره نوشتم که دفعتاً چیزی واقع شد و همان صفحه از کمپیوتر ناپدید گردید و شکایت خود را همان دم در آن کلکین نشر کردم.از تجربه آموختم که دیگر مقالات و مطالب طویل را در کلکین نظریابی ننویسم.

اولتردرزمینۀ شکایات و کنایات بالای مقالۀّ محترم سنگروال صاحب تماس می گیرم: عنوان آن مقاله "پوهاند داکتر حسن کاکر کتاب ته یوه کتنه" است، **"یوه کتنه" = (نظری)** است، **نه** نقد!، لهذا آن محترم نظرخود را با حفظ احترام و دوستی با محترم پوهاند صاحب کاکر، محافظه کارانه بیان کرده و واقعیت را نیز به سلیقۀ خود بیان کرده است – ما از فرهنگی پیروی می کنیم که احترام به مناسبات شخصی و کرامت انسانی را لازم می شمارد، هکذا مخالفت ها و تضاد عقیده وی روی مسایل علمی و تاریخی را مجاز میداند. به ارتباط همین دو اصل، شروع می کنم به سوابق و مناسبات رسمی و مبارزه وی خود با جناب محترم پوهاند داکتر صاحب حسن کاکر:

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

پوهاند صاحب کاکر را در پوهنځی ادبیات به حیث آمر دیپارتمنت تاریخ و یک تن از استادان قابل احترام آن پوهنځی می شناختم و مناسبات ما در آنوقت محدود بود به دیدار در مجالس رسمی استادان و سلام علیک در دهلیز ها در هر جا که میسر می شد. من بعد از ختم تحصیل در سال ۱۱۹٦۳ از رتبهٔ پوهیالی تا پوهنمل یک استاد خورد رتبه و موصوف یک استاد بلند رتبه و در رشتهٔ خود "بلند آوازه" بود. از اواخر سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۷۷ که من مصروف تحصیل در امریکا بودم، از احوال یکدیگر بیخبر بودیم و تماس نزدیک ما بعد از کودتای کمونستی در سال های ۱۹۷۸-۱۹۷۹ شروع شده که در یک مبارزهٔ مخفی به ضد رژیم و اشغال یکجا کار می کردیم و من به دعوت پوهاند صاحب کاکر در آن مبارزه اشتراک کرده بودم. از انجائیکه این موضوع را به تفصیل به تاریخ ۱۱ جون ۲۰۱٦ در مقاله ای به عنوان **"مرحبا بقلم، ذوق، انتخاب و سلیقهٔ نگارش استاد صالحه وهاب واصل"** نوشته ام واین مقاله به زیر نام من در(آرشیف نویسندگان)موجود است، امیدوارم کسانیکه مقالهٔ مذکور را نخوانده باشند، آنرا مرور کنند، زیرا نه تنها به سهم فداکارانهٔ پوهاند داکتر حسن کاکر و پوهاند عثمان روستار تره کی در مبارزات استادان و محصلین پوهنتون کابل به ضد اشغال شوروی آشنا میشوند، بلکه تاریخچهٔ مختصر مبارزات استادان پوهنتون را از آغاز کودتای کمونستی مرور خواهند کرد. علاوتاً به تاریخ ۱۳ جون در کلکین نظریابی نیز نوشتم که پوهاند کاکر و پوهاند روستارتره کی هردو به ارتباط همان مبارزات پوهنتونی شکنجه و رنج بسیار دیدند و زاید از سه سال نیز در زندان پل چرخی محبوس بودند.

در تماسهای من با پوهاند صاحب کاکر هیچگاه فرصت میسر نشده که در مسایل تاریخی صحبت کنیم، اما رساله داکتری (تیزس) شانرا به زبان انگلیسی در کتابخانهٔ پوهنتون خوانده بودم، واقعات دورهٔ سلطنت امیرعبدالرحمن خان، به شمول اسباب و موجبات انعقاد قرارداد دیورند را به اساس اسناد و معلوماتیکه تاآنوقت موجود و میسر بود، با نظر و نتیجه گیری خودشان در تیزس خود مطرح و موفقانه دفاع کرده، و تیزس داکتری او از جانب مقامات اکادمیک پوهنتون انگلیس تائید و قبول شده بود. بعضی استادان دپارتمنت تاریخ که من با آنها شناخت و تماس داشتم، در حالیکه صلاحیت علمی پوهاند صاحب کاکر را به حیث مؤرخ با صلاحیت تائید و تصدیق می کردند، اینرا هم می گفتند که موصوف یک مؤرخ مغرور و کله شخ است و از عقیده و نظرخود منصرف نمی شود. من به واقعیت این ادعاء، سالها بعد در یک صحبت در امریکا متوجه شدم و داستان آن ازینقراراست:

در سال ۲۰۱۱ اثری تألیف کردم تحت عنوان **"تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی وموقف حقوقی قرارداد وخط دیورند"** در ۱٦۰ صفحه. خاکهٔ این اثر را قبل از طبع آن به دوست محترم خود پوهاند صاحب کاکر ارسال و تقاضاء کردم منحیث مؤرخ معروف و ذیصلاح کشور مقدمه ای برآن بنویسند که ننوشتند. درین اثر اکثر اسناد و معلومات راجع به خط تحمیلی دیورند، همراه با نظرات دانشمندان افغان و پشتون تا آن زمان به اختصار درج شده و از جلد سوم سراج التواریخ به قلم مرحوم فیض محمد کاتب هزاره که قرارداد تحمیلی دیورند در حضور او و زیر نظرش در دربار کابل منعقد شده بود، اقتباساتی عیناً نقل شده بود. بعد از چند ماه که آن اثر با مقدمه هایی به قلم دانشمندان کشور طبع شد، برای معرفی و توزیع آن محفلی در شمال کلفورنیا ترتیب شده بود که محترم داکتر صاحب کاکر، داکتر صاحب کاظم، آقای داؤد مومند و دیگر اهل خبرهٔ افغان اشتراک نموده بودند. پوهاند صاحب کاکر در نوبت سخنرانی خود از "استیج" آن محفل فرمودند که: "آنچه پیرامون خط دیورند درین اثر نوشته شده، واقعیت نداشته، بلکه جعلی می باشد..." من که پهلوی شان ایستاده بودم، هیچ نگفتم، زیرا قبلاً شنیده بودم که پوهاند صاحب کاکر از عقیده و نظر شان در مسایل تاریخی منصرف نمیشوند. از جانب دیگر درک کردم و فهمیدم که پوهاند صاحب کاکر جلد سوم سراج التواریخ را ندیده و نخوانده، که اگر خوانده می بود، به تضاد های نأشی از مشاهدات عینی و نوشته های فیض محمد کاتب در جلد سوم که در تیزس داکتری شدن از بابت خط تحمیلی دیورند وجود دارد، تبصره می کردند. به نظر من، واقعیت ازینقرار است که وقتی در دههٔ ۵۰ میلادی پوهاند صاحب کاکر تیزس داکتری خود را در لندن می نوشتند، تنها جلد اول و دوم سراج التواریخ میسر بود، و از موجودیت جلد سوم کسی خبر نداشت. جلد سوم سراج التواریخ در دورهٔ جهاد در پشاور چاپ شده است.

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولـئ

اکنون که جلد سوم سراج التواریخ تا حال دوبار تجدید چاپ شده، تصور می کنم جناب پوهاند صاحب کاکر هنوزهم این اثر حقیقی و معتبر را "جعلی" می پندارند، چونکه تاکنون درآن مورد هیچ تبصره نکرده اند !؟

در مورد این ادعای پوهاند صاحب کاکر به ارتباط عوامل سقوط سلطنت اعلحضرت غازی امان الله خان که "انگلیس هیچ ایجنت نفرستاد و هیچ حبیب الله کلکانی کمک نکرد و نکوشید که امان الله خان غازی را...از بین ببرد..."، البته محترم پوهاند صاحب کاکر به حیث یک مؤرخ ذیصلاح مستحق نظر خود می باشند، اما من به حیث یک افغان عادی ادعای مذکور را کاملاً رد می کنم، زیرا من از پدر خود مرحوم سید محمد سرورگُنری که در تمام دورهٔ سلطنت اعلحضرت غازی به حیث یک خدمتگار طرف اعتماد اعلحضرت و در ابتداء مأمور برحال در نقاط حساس ولایت سابق مشرقی از قبیل کنرها، شینوار و خوگیانی حاکم بوده، شنیده ام که انگلیس نه تنها در اواخر و سقوط سلطنت، بلکه از اوایل سلطنت اعلحضرت غازی برای تخریب این سلطنت دست بکار بوده و ایجنتهای متعدد برای این کار، خصوصاً از طریق سرحدات ولایت مشرقی مؤظف ساخته بود. به قرار روایت پدرم و اسنادیکه هنوز به دسترس من قرار دارند، اعلحضرت غازی بالای سردار محمد هاشمخان حاکم اعلی ولایت مشرقی (بعداً صدراعظم افغانستان) به داشتن مناسبات مخفی با انگلیس مشکوک بود و پدرم را مأمور به کشف این روابط ساخته بود. تفصیل این جریان در مقاله ای تحت عنوان : **"روایات و یادداشت های پدرم، سید محمد سرور کنری :از لابلای این داستان از توطئه های انگلیس برای برانداختن سلطنت امان الله خان مطلع میگردید"** در شمارهٔ مسلسل ۱۱۵ مجله آئینه افغانستان، صفحات ٥٦ تا٧٠ نشر شده است.

در این مقاله متن کامل شش فرمان، چهار به امضای محمد هاشمخان حاکم اعلی و دو به امضای سردارعلی احمد خان حاکم اعلی (معروف به والی علی احمد خان) و فرامین دیگر از کابل نیز شامل می باشد. اسناد و روابط مخفی سردار محمد هاشم خان حاکم اعلی جلال آباد با ایجنت های انگلیس در منطقهٔ شینوار توسط یک هیأت مخفی تحت ریاست پدرم کشف و به حضور اعلحضرت امان الله خان تقدیم شده، که در نتیجهٔ آن سردار محمد هاشم خان از حکومت اعلی جلال آباد برطرف و والی علی احمد خان به عوض او مقرر گردیده است. در اسناد مذکور ثبوت موجودیت ایجنت های انگلیس در سرحدات افغانستان و سوء نیت و تخریبات انگلیس و اینکه دولت انگلیس از بدو تأسیس سلطنت اعلحضرت غازی در صدد تخریب و نابودی آن بوده، به وفرت دیده می شود.

در مورد ادعای دیگر محترم پوهاند صاحب کاکر که انگلیس "هیچ به حبیب الله کلکانی کمک نکرد و نکوشید که امان الله خان غازی را از بین ببرد"، این ادعاء با ارائهٔ اسناد معتبر از آرشیف هند برتانوی در مقالات داکتر صاحب زمانی، و و در مقالات محترم سیستانی صاحب از کتاب مرحوم فیض محمد کاتب، بطور مقنع رد شده، و من منحیث یک افغان عادی به آن قناعت حاصل کرده ام. افغان های عادی مانند من، در حالیکه صلاحیت علمی و اکادمیک محترم پوهاند صاحب کاکر را محترم شمرده و به رسمیت می شناسند، کاندید اکادمیسین محترم سیستانی صاحب راهم به حیث مؤرخ میشناسند، و آثار داکتر صاحب عبدالرحمن زمانی را ولو مسلکا طبیب می باشند، اما تتبعات شانرا در رشتهٔ تاریخ، با اسناد ثقه و معتبری که در ثبوت مدعیات خود از آرشیف ها ارائه می کنند، نیز معتبر می شناسند.

پیرامون جبههٔ چهارم چترال و شخصیت و سوابق مرحوم لوی خان جنرال محمد زمان خان کنری، تصادفاً در خانوادهٔ سادات کنر شناخت و سوابقی موجود است که شمهٔ آنرا در اینجا گزارش می دهم:

۱) در جبههٔ چهارم چترال در حدود ۱۵ نفر از سادات کنر، به شمول فرزندان مرحوم سید حسین پاچا، و دو نفر از عموزادگان پدرم، شرکت داشتنتد که نام های یک عدهٔ شان در آثار مطبوعه نشر شده و روایاتی هم درین باره در خاندان ما وجود داشته است. درست به خاطر ندارم و نمیدانم که جبهه چهارم چترال و عملیات نظامی اعلحضرت امان الله خان در چترال که محترم آقای فواد ارسلا عکس های نظامی انگلیس و شجاع الملک مهتر چترال را در مقالهٔ خود نشر کرده، دو عملیات جدا گانه بوده یا مشترک، اما من اینقدر خبر دارم که در عملیات نظامی شاه امان الله خان در چترال دو

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولـئ

فرزند مرحوم سید احمد پاچا (مرحومین سید عبدالصمد پدر مرحوم دگروال سید محمد خان مدیر عمومی مکلفیت ولایت کابل و مرحوم سید دوست محمد پاچا پدر مرحوم جنرال سید صالح خان سابق لوی درستیز) شامل بودند. آن دو مرحوم ماماندر های من (برادر های مادر اندرم) بودند و علت موجودیت آنها در آن عملیات قرابت و خون شریکی شان با شجاع الملک مهتر چترال بود که چگونگی آن در ذیل توضیح خواهد شد.
(۲) مهتر کلان چترال (پدرشجاع الملک) یک دختر خود، خواهر کلان و سکهٔ شجاع الملک را به مرحوم سید احمد پاچا (ابن مرحوم سید محمود پاچا، حکمران معروف کنر در عهد امیر شیرعلی خان) داده بود. این مرحومه در حرم سادات کنر به **(بی بی قاشقاری)** معروف بود و یگانه پسرش مرحوم جنرال سید شریف خان، سریاور نادر شاه و ظاهرشاه بود. یگانه دختر مرحومه بی بی قاشقاری، زوجهٔ پدرم بود. مادر من زوجهٔ دوم پدرم بود و من یگانه اولاد ازدواج دوم می باشم. برادران کلان من مرحومین سید محمد انور مسعود سابق حاکم چهاردهی و مرحوم سید محمد امین مسعود سابق مدیرعمومی در وزارت أمور خارجه و خواهرم مرحومه حبیبه صمدی سابق مدیرهٔ لیسهٔ زرغونه، نواسه های دختری بی بی قاشقاری بودند. مرحومه بی بی قاشقاری همیشه به خانهٔ ما می آمدند، عکس پدرشان (مهتر صاحب کلان چترال وعکس برادرش شجاع الملک) وعکس خود آن مرحومه در خانهٔ ما بود. شجاع الملک در زمان حیات پدر خود در دورهٔ سلطنت امیر حبیب الله خان دوبار به کابل آمده و به خانهٔ پدرم نیز مهمان شده بود، اما در آن زمان من تولد نشده بودم.

(۳) مرحوم سید احمد پاچا (ابن مرحوم سید محمود کنری) عمه زادهٔ امیر حبیب الله خان و یک تن از مقربین دربار او بود (تصاویر او در دربار نزد من موجود است). مادر سید احمد پاچا موسوم به بی بی مریم (زوجهٔ سید محمود پاچا) دختر مرحوم وزیر محمد اکبرخان بود و مرحوم امیر دوست محمد خان شخصاً این نواسهٔ خود را به سید محمود پاچا داده بود. بی بی مریم بعد از وفات پسر خود (سید احمد پاچا در اواخر سلطنت امیر حبیب الله خان) به عمر زاید از صد سالگی در عصر سلطنت نادر شاه وفات کرد و نادر خان و خاندانش آن مرحومه را (خاله بوبو)میخواندند، چونکه خالهٔ سکهٔ پدرنادرخان بود- دخترکلان وزیرمحمداکبرخان موسوم به به(بی بی همدم جان) زوجهٔ سرداریحیی خان و مادر مصاحبان (آصف خان و یوسف خان) بود. این تفصیل را به خاطری نوشتم تا از خویشی و قرابت مهتر چترال با خاندان سادات کنر مستحضر شوید. مرحوم سید محمود پاچا برادرزادهٔ مرحوم سید هاشم پاچا (جد بزرگ هاشمیان) بود.

٤) شنیده ام که وقتی اعلحضرت امان الله خان عملیات نظامی را در چترال آغاز میکرد، نزد عمهٔ پدر خود (مرحومه خاله بوبو) آمد و از او تقاضاء کرد تا از عروس خود (بی بی قاشقاری) بخواهد تا برادر خود (شجاع الملک) را به همکاری با سلطنت افغانستان دعوت کند. یگانه پسر جوان بی بی قاشقاری (سید شریف خان) در آنوقت محصل سال آخر مکتب حربیه بود. بی بی قاشقاری دو پسراندر خود (پسران کلان سید احمد پاچا)، هر یک سید عبدالصمد و سید دوست محمد را با خط و پیغام به برادر خود شجاع الملک فرستاد و قرار مسموع خود شجاع الملک و برادر و عموزاده هایش درابتداء طرفدارامان الله خان و ادغام به افغانستان بودند و تعهد شفاهی نیز صورت گرفته بود، درآن هنگام هنوز لشکرانگلیس در چترال وجود نداشت، فقط دو نفر انگلیس با یک درجن سپاهیان هندی در آنجا بود. وقتی انگیس از تمایل شجاع الملک با امان الله خان خبر شد و در آنوقت بین شجاع الملک و برادر و عموزاده هایش بالای امارت و وراثت نزاع و اختلافات ظهورکرده بود، انگلیس به عجله لشکر منظم فرستاد و شجاع الملک را نه تنها تطمیع بلکه در مقابل برادر و عموزاده هایش حفاظت کرد و نتیجه این شد که در بین اولاذهٔ مهتر کلان چترال بالای چوکی امارت، تقسیم میراث و قدرت، جنگ و گیر و گرفت رخ داد- یکتعداد از عموزاده های شجاع الملک که خود را پشتون و مسلمان میخواندند به افغانستان فرارکردند. یک برادر شجاع الملک را انگلیس دستگیر و به هندوستان برد، سال ها بعد او به افغانستان آمد و چند سال در کابل بود و بعد از وفات شجاع الملک واپس به چترال رفت. شخص شجاع الملک و سرزمین چترال که جزء خاک افغانستان بودند، باین ترتیب به دام انگلیس افتاد که بعداً جزء پاکستان گردیدند.

٥) شهزادگان چترال یکی (شجاع الملک جلاله) در قریهٔ جلاله - ولایت کنر سکونت اختیار کرد و در همان جا وفات کرد و دفن شد. من آن مرحوم را ماما می گفتم و در زمان حیات با ما در کابل رفت و آمد داشت، یک پسرش (حیات الملک جلاله) وکیل ولسی جرگه و تا یکسال قبل والی ولایت کنر بود- یک برادراو نیز در کابل و سه برادر دیگرش در کلفورنیا می باشند. دوشهزادهٔ دیگر، هر یک عزت الملک محمد همایون کتور و محمد حسین کتور در نهرین قطغن

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په ځیر و لولـئ

زمینداری دارند، نیم سال در آنجا و نیم سال در کلفورنیا می باشند- (کتوره)نام قوم و اجداد خاندان مهتر چترال می باشد. مهتر کلمۀ دری (آریایی) است و دو معنی دارد: یکی کلان و بزرگ قوم، خان قوم- دیگری نگهبان و سرپرست اسپها در طویله.

سوابق و شخصیت لوی خان جنرال محمد زمان خان کنری: در همان مقاله ای که در شماره ۱۱۵ مجله آئینه افغانستان نشر شده، یک قسمت روایات پدرم را هنگامیکه حاکم کلان کنرها بود، در بر دارد. مرحوم جنرال محمد زمان خان از مقربین اعلحضرت غازی امان الله خان بود، لقب لوی خان و هم رتبۀ جنرالی از جانب شخص اعلحضرت غازی در مقابل خدمات ملکی و نظامی به او عطاء گردیده و این مطالب در جراید رسمی آن دوره نشر شده بود. پدرم می گفت که سردار محمد هاشم خان حاکم اعلی جلال آباد برای لوی خان محمد زمان خان نظر خوب نداشت و بالای من فشار و اصرار می کرد تاعرایض و شکایاتی که به مقابل لوی خان به من رسیده بود، آنها را به محکمه ارجاع و لوی خان را احضار کنم، اما احضار لوی خان به محکمه کار آسان نبود، زیراعرایض واصله چندان نمازی نبودند، شخصیکه عریضه داده بود، خودش حاضرنبود، ووقتیکه بعداز هفته هاحاضر می شد، میگفت موضوع قبلاًدرجرگۀ ولسی فیصله شده و از عریضۀخود رسماً ابراء میداد، پدرم می گفت استخباراتیکه به حاکم اعلی می رسید و از طریق او به من می رسید، با استخباراتیکه از عین منطقه به خودم می رسید، فرق داشت، حاکم اعلی محمدهاشم خان مینوشت که محمد زمان خان املاک دولتی راغصب کرده، حق آبۀ مردم راغصب کرده و برای اخلال امنیت کار میک ند، اما ثبوتی برای این مسایل در دفاتر حکومت کلان کنرها وجود نداشت و چند شکایتی که رسیده بود، لویخان همه را قناعت داده ابراء گرفته بود. پدرم می گفت من زیر دو سنگ آرد بودم، چون مردم کنر به خاندان ما احترام داشتند و به مقابل من هیچ تمرد و کارشکنی وجودنداشت، لهذا در اثر اصرار حاکم اعلی نمی توانستم مردم را آزار بدهم. همان بود که به کابل رفتم و استعفی خود را به اعلحضرت غازی تقدیم کردم. پدرم می گفت که اعلحضرت غازی محمد هاشمخان را چندان خوب نمی دید، بلکه بالای او مشکوک بود و درین مورد به من وظیفه ای سپرد که تفصیل و نتیجۀ آن در مقالۀ منتشر شده (مجله شماره ۱۱۵) موجوداست. باعرض احترام.

سیدخلیل الله هاشمیان – مؤرخ ۱۰ جولای ۲۰۱٦

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولـئ